

## تمایز میان غیلانی فیلسوف از غیلانی متکلم\*

کوششی مقدماتی بر پایه شواهد

فردین جمشیدی مهر (نویسنده مسئول)\*\*

علیرضا کهنسال\*\*\*

علی صالحی\*\*\*\*

### چکیده

افضل‌الدین غیلانی یکی از شاگردان برجسته حکیم ابوالعباس لوکری است که با واسطه بهمنیار از شاگردان ابن‌سینا به شمار می‌رود. او فلاسفه بزرگی را تربیت نموده که سلسله شاگردانش با دو واسطه به خواجه نصیرالدین طوسی می‌رسد. در مقابل فریدالدین غیلانی-معاصر با افضل‌الدین غیلانی- از همفکران و هم‌مسلمانان غزالی است که مخالفت و اعتراض خود نسبت به فلسفه و فلاسفه را در کتابی با عنوان *حدوث العالم* منعکس نموده است. برخی از اصحاب قلم، این دو شخصیت متفاوت و متمایز را یکی دانسته و به دنبال آن، قضاوت‌های نادرستی کرده‌اند. در این نوشتار که به شیوه اسنادی و با تحلیل منطقی به تحریر درآمده است، با شواهدی چند، تمایز شخصیت علمی و فردی افضل‌الدین و فریدالدین غیلانی تبیین می‌گردد. از جمله این شواهد مبتنی بر سال‌های عمر فریدالدین که در آثار خود به مناسبت ذکر کرده و نیز شواهدی از محتوای کتاب *حدوث العالم* است که می‌تواند احتمال دوگانگی غیلانی فیلسوف از غیلانی متکلم را قوت ببخشد.

**کلید واژه‌ها:** افضل‌الدین غیلانی، فریدالدین غیلانی، مخالفان فلسفه، فیلسوف، متکلم.

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۰۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۲۰ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

\*\* استادیار گروه الهیات دانشگاه گنبد کاووس / fjamshidi@gonbad.ac.ir

\*\*\* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد / Kohansal-a@um.ac.ir

\*\*\*\* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام دانشگاه قم / Sta.salehi@meybod.ac.ir

## ۱. بیان مسئله

تاریخ فلسفه اسلامی، فراز و فرود بسیار دارد. در این فراز و فرودها شخصیت‌های بزرگی دخالت و حضور داشته‌اند که برخی از آن‌ها عامل فراز و ارتقای فلسفه اسلامی و برخی دیگر به دنبال فرود آوردن طائر فلسفه بودند که به نظر می‌رسد همین‌ها هم - گذشته از موفقیت‌های مقطعی و زودگذر در وصول به آمال خود- در نهایت به فراز فلسفه کمک کرده‌اند.

تلاش و سعی بلیغ موافقان و طرفداران فلسفه که در جهت رونق و شکوفایی آن انجام شده و بار سنگین تهمت‌ها، تکفیرها و انگ‌های بی‌دینی و کفر را به جان خریدند، روشن و واضح است، اما مخالفان فلسفه که هدفشان سرکوب این تلاش عقلی بوده است، در صورت فراهم بودن شرایط، از هیچ کوششی - اعم از نگاشتن کتاب و برگزاری مناظره و نیز تکفیر و سرکوب فیزیکی- دریغ نورزیدند، اما در عین حال، با نگارش و مناظره، فیلسوفان را بیش از پیش به تکاپو برای یافتن راه‌حل‌ها تحریک می‌کردند و به تدریج و ناخواسته بازار فلسفه را گرم و بلکه داغ نگه می‌داشتند.

در این میان، نام‌های بزرگ و مشهور، فراوان است که در کتب تاریخ فلسفه به صورت برجسته نمایان هستند، اما شخصیت‌های گمنام‌تر و کم‌آوازه‌تری هم در تاریخ فلسفه وجود دارند که گاهی جز نامی از آنان باقی نمانده و هیچ کوششی در راستای شناساندن آنان به اهالی خرد صورت نگرفته است. همین امر سبب شده که گاهی مشابَهت‌های اسمی، دردسر ساز شود و افراد، به جای یکدیگر قضاوت شوند.

شیخ رئیس ابوعلی سینا را همه می‌شناسند؛ آوازه بهمنیار شاگرد ابن‌سینا نه به وسعت قلمرو آوازه استادش، اما به صورت قابل ملاحظه مورد تأیید است. ابوالعباس لوکری را جز خواص و آن هم جز نامی از او نشنیده‌اند. هر چه این سلسله را به سمت نزول پیش می‌رویم، حیطة شهرت تنگ‌تر می‌شود تا برسد به خواجه نصیرالدین طوسی که باز سیر نزولی جای خود را به سیر صعودی می‌دهد.

در میانه دو فیلسوف بزرگ - ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی- افراد و اشخاصی یافت می‌شوند که آن‌ها را در دو صف متضاد یعنی موافقان و مخالفان فلسفه جبهه‌بندی کرده‌اند.

فریدالدین یا افضل‌الدین غیلانی شخصیتی است که گاهی مخالف فلسفه و شاگرد ناخلف ابوالعباس لوکری معرفی می‌شود و گاهی او را استاد فرهیخته سیدصدرالدین سرخسی، استادِ استادِ خواجه نصیرالدین طوسی می‌دانند. دشمنی این شخصیت با فلسفه و فلاسفه تا بدانجاست که آن‌ها - خصوصاً رئیس مشائیان ابن‌سینا- را به کفر، خبث طینت، تزویر، جهالت و فساد متهم می‌کند.

تناقضی که در این میان وجود دارد این است که از طرفی دشمنی او نسبت به فلسفه و فلاسفه قابل وصف نیست و از طرف دیگر، تذکره‌نویسان زندگی او را به گونه‌ای ترسیم کرده‌اند که در فلسفه، هم اساتید بزرگی داشته است و هم شاگردانی تربیت کرده که برخی از آن‌ها از اساطین حکمت و فلسفه به شمار می‌آیند. دشمنی با فلسفه و تعلیم فیلسوف‌پرور او، تناقضی آشکار است. همین امر متناقض، برخی از صاحبان قلم را دچار حیرت کرده به گونه‌ای که جز ناخلف بودن چیزی از او نگفته و بخش‌های مبهم زندگانی او را که به خاطر تناقض مذکور دچار ابهام شده است، رها نموده‌اند.

در این نوشتار، با شواهدی آشکار و ادله‌ای روشن به اثبات تمایز میان افضل‌الدین غیلابی - شاگرد ابوالعباس لوکری و فیلسوفی حکیم‌پرور - و فریدالدین غیلابی - متکلمی متعصب و بی‌پروا - می‌پردازیم. این تمایز که متأسفانه با ابهاماتی در جانب تاریخ رویدادها همراه است، مورد غفلت صاحبان بیان و بنان واقع شده که در این نوشتار امید ایضاح وجود دارد. البته تذکر یک نکته در اینجا ضروری است و آن اینکه اساس این نوشتار بر اعتماد بر نقل مشهور تذکره‌نویسان نسبت به شاگردی افضل‌الدین غیلابی در مقابل ابوالعباس لوکری است. به تعبیر دیگر، با فرض صحت این قول که افضل‌الدین غیلابی شاگرد ابوالعباس لوکری بوده است، می‌توان اثبات نمود که شخصیت او با شخصی مشهور به فریدالدین غیلابی متفاوت و متمایز است. اما اگر کسی در این قول که اتفاقاً قول مشهور است و تقریباً همه کسانی که در باب افضل‌الدین مطلبی ذکر کرده، این نظر را هم پذیرفته‌اند، تشکیک کند و یا آن را انکار نماید، قطعاً نمی‌توان این دوگانگی را اثبات نمود و چه بسا در این صورت، اثبات یگانگی افضل‌الدین و فریدالدین معقول‌تر باشد، خصوصاً اینکه از افضل‌الدین غیلابی به خلاف فریدالدین هیچ اثر و نوشته‌ای باقی نمانده تا بتوان از طریق مقایسه‌ی آثار، نظر دقیق‌تری را ارائه نمود.

درباره زندگی، افکار و یا بررسی شخصیت افضل‌الدین غیلابی و نیز فریدالدین غیلابی هیچ تحقیق مستقلی چه در قالب مقاله و چه در قالب کتاب، پایان‌نامه و رساله به ثبت نرسیده است و این نوشتار، اولین نوشتاری است که به اثبات تمایز این دو شخصیت از یکدیگر می‌پردازد، که در ضمن آن، برخی از افکار و خصوصیات اخلاقی و شخصیتی آن‌ها نیز روشن می‌شود.

## ۲. هویت‌شناسی افضل‌الدین و فریدالدین غیلابی

افضل‌الدین غیلابی در حکمت از شاگردان مبرز ابوالعباس لوکری است که به واسطه بهمینار، سلسله اساتیدش به ابن‌سینا می‌رسد. از طرف دیگر، افضل‌الدین، استاد

سیدصدرالدین سرخسی است که به وساطت فریدالدین داماد، استاد خواجه نصیرالدین طوسی به شمار می‌آید. (خوانساری، ۱۳۹۰، ق، ج ۶: ۳۱۴)

اسم دیگری که در جهان فلسفه و در قرن ششم هجری، در میان صاحبان قلم و اندیشه، زیاد دیده و شنیده می‌شود، فریدالدین غیلانی صاحب کتاب *حدوث العالم* است که به گفته خودش، در سال ۵۲۳ هجری قمری در نظامیه مرو به تحصیل مقدمات اشتغال داشت. (غیلانی، ۱۳۷۷: ۱۰) فریدالدین غیلانی شخصیتی ضد فلسفی و ضد شیعی است که در کتاب خود، به صراحت تمام، فلاسفه و اسماعیلیه از شیعه را به کفر و تزویر متهم می‌کند. (همان: ۱۲ و ۱۳)

نحوه استدلال‌های او و میزان اطلاع وی از مبانی فلسفه مشائیان این احتمال را که وی در نزد فیلسوفی متعمق و صاحب‌اندیشه تلمذ کرده باشد، تضعیف می‌کند. بنابراین، نمی‌توان به نظر کسانی که وی را شاگرد ابوالعباس لوکری فیلسوف سرشناس مشایی دانسته‌اند، اعتماد نمود.

برخی از صاحب‌نظران در آثار پژوهشی خود فریدالدین غیلانی را همان افضل‌الدین غیلانی دانسته و گفته‌اند:

... برخی از دانشمندان راه غزالی را در ضدیت با فلسفه دنبال کردند چنان که این غیلان معروف به فرید غیلانی یا افضل‌الدین غیلانی کتاب *حدوث العالم* خود را تألیف کرد و در آن ابن‌سینا را در اینکه دلایل کسانی را که برای گذشته آغاز زمانی قائل بودند ابطال کرده بود رد کرد و در آن از هیچ اهانتی به شیخ‌الرئیس از جمله «عمی او تعامی»،<sup>۱</sup> «بروغ کروغان الثعلب»<sup>۲</sup> فروگذاری نکرد. (محقق، ۱۳۸۱: ۱۶ و ۱۷؛ همو، ۱۳۸۱-۱۳۸۵: ۱۱؛ همو، ۱۳۸۳: ۱۴)

برخی دیگر علاوه بر یکی دانستن این دو شخصیت، افضل‌الدین غیلانی را شاگرد ناخلف ابوالعباس لوکری حکیم مشایی توصیف نموده و نوشته‌اند:

در این میان، شدیدترین و در عین حال ناجوانمردانه‌ترین حملات توسط ابوحامد محمد غزالی انجام گرفت... حتی بعد از مرگ غزالی، متکلم دیگری به نام فریدالدین غیلانی -یکی از شاگردان ناخلف حکیم لوکری- که ستیزه‌گری‌های غزالی را با فلسفه کافی نمی‌دانست، در کتابی به نام *حدوث العالم* حملات شدیدتری به ابن‌سینا نمود و وی را به خبت طینت متهم نمود. (محمدی، ۱۳۹۰: ۲۸-۱۱)

منشأ حکم به این‌همانی، میان افضل‌الدین و فریدالدین غیلانی چیزی جز حدس نبوده (محقق، ۱۳۷۷: ۹) و هیچ دلیل تاریخی و شاهد قابل اطمینانی برای اثبات و یا تأیید آن وجود ندارد.

فریدالدین غیلانی همان شخصی است که در سمرقند کتاب‌های *المباحث المشرقیه*، *الملخص و الانارات* فخر رازی را تدریس می‌کرد (قراملکی، ۱۳۸۱: ۲۵) و با ورود فخرالدین رازی به این شهر با وی به مناظره نشست (بغدادی، ۱۴۱۴ق: ۱۴) و فخر رازی در کتاب *المناظرات* خود، او را مستقیم‌الخاطر و نیکو قریحه توصیف می‌کند. (محقق، ۱۳۷۷: ۱۰) او می‌گوید:

وقتی به سمرقند رسیدم، آوازه و نام نیکوی فرید غیلانی رضی الله عنه را شنیده بودم و به جان خودم سوگند که او مستقیم‌الخاطر و نیکو قریحه بود، اما در عین حال [از نظر بار علمی] کم‌حاصل و در راه و رسم جدل کم‌بهره بود. هنگامی که به سمرقند وارد شدم، مستقیم به خانه‌اش رفتم و [قبلاً] درباره او شنیده بودم که مردی از نظر اخلاقی بزرگوار و با اخلاق نیکوست. در خانه‌اش به همراه یارانم زمان زیادی به انتظار نشستیم و غیلانی طریقه‌ای را که از او مشهور شده بود از تواضع و حسن خلق، رها کرده بود و من به خاطر طولانی شدن خروج او [از اندرونی به نزد ما] اذیت و متأثر شدم و هنگامی که به نزد ما آمد، آن‌گونه که باید، تکریمش نکردم بلکه به گونه‌ای عمل نمودم و سخن گفتم که متوجه اهانتش [نسبت به ما] شود چرا که مکافات طبیعی، واجب است... (فخر رازی، ۱۳۷۷: ۱۵۵)

تخیر در بازشناسی این دو شخصیت و تمایز آن‌ها از یکدیگر، سبب شده است گفتارهای متناقضی از نویسندگان تاریخ فلسفه صادر شود. برخی که فریدالدین را با افضل‌الدین غیلانی اشتباه گرفته‌اند از طرفی فریدالدین -نویسنده کتاب *حدوث العالم*- را شاگرد لوکری معرفی کرده و از طرف دیگر وفات وی را به سالی میان ۵۷۶ و ۵۸۲ دانسته‌اند. (موسویان، ۱۳۷۸: ۱۰) در حالی که به گفته فخررازی، وی در حدود سال‌های ۵۹۰ با فریدالدین مناظره داشته است (بغدادی، ۱۴۱۴ق: ۱۴) و بعید است این غیلانی که شاگرد لوکری بوده است، در سال ۵۹۰ زنده بوده باشد.

حکم به این‌همانی میان فریدالدین و افضل‌الدین غیلانی تا حدودی مشکل است و شواهد موجود این یگانگی را مخدوش می‌کند. در مجموع این شواهد را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی نمود که در ادامه به تفصیل به آن‌ها خواهیم پرداخت.

## ۲. ۱. شاهد اول

یکی از شواهدی که بر تمایز میان افضل‌الدین و فریدالدین غیلانی دلالت دارد این است که افضل‌الدین شاگرد ابوالعباس لوکری بوده است. بر اساس گزارشی که

طولانی‌ترین احتمال مدت عمر لوکری را منعکس می‌کند، وی در سال ۵۱۷ هجری قمری بعد از چند سال خانه‌نشینی و نایب‌نایی از دنیا رفته است. (منشی‌یزدی، ۱۳۸۸: ۸۹؛ شهرزوری، ۱۳۶۵: ۳۹۸) بر این اساس و با توجه به اینکه قطعاً غیلانی در مقدمات تحصیل خود، شاگرد لوکری نبوده بلکه در سطوح عالی به تلمذ در محضر وی اشتغال داشته، به احتمال قوی حدود سال‌های ۵۱۴ آخرین سال شاگردی او در محضر لوکری بوده است.

بر این اساس، در سال ۵۲۳ هجری قمری، قریب به ۱۰ سال از تلمذ افضل‌الدین از محضر لوکری گذشته بود و قاعدتاً او در این سال در مقام استادی بوده است. این در حالی است که فریدالدین غیلانی به گفته خودش در همین سال در نظامیه مرو مشغول آموختن مقدمات بوده و اعتراف می‌کند که در این ایام حتی نسبت به منطق و علمی بدین نام، بی‌خبر بوده و به واسطه چند تن از دوستانش، از وجود چنین علمی مطلع شده است.

هنگامی که در شوال سال ۵۲۳ در مدرسه نظامیه مرو - که خداوند آن را حراست نماید - تحصیل می‌کردم و به خواندن ملخصاتی از فقه مشغول بودم از برخی از کسانی که با من مباحثه می‌کردند الفاظ و معانی ناآشنا و نامأنوسی می‌شنیدم؛ آنان می‌گفتند این الفاظ و معانی برای آنان از علم منطق فراهم آمده است یعنی علمی که آدمی را بر مناظره یاری می‌کند و غلبه بر دشمن را فراهم می‌سازد، از این روی من بر تحصیل منطق و احکام آن همّت گماشتم و پاره‌ای از آن را در مرو خواندم و سپس در شوال سال دیگر به نیشابور آمدم و آن را بپایان رساندم. (غیلانی، ۱۳۷۷: ۱۰)

معقول نیست شخصی سال‌ها در محضر فیلسوفان بزرگی مانند لوکری تلمذ کرده باشد ولی حتی اسم «منطق» را هم نشنیده باشد، در حالی که کتاب‌های لوکری مانند *بیان الحق بضممان الصدق* و *یا شرح قصیده أسرار الحکمه* مثل سایر کتب فلسفی دیگر، مشتمل بر بخش منطق هم می‌باشد. همان‌طور که گذشت، لوکری بر اساس مطمئن‌ترین اقوال، در سال ۵۱۷ قمری از دنیا رفته است. (موسویان، ۱۳۷۸: ۱۰؛ محمدی، ۱۳۹۰: ۲۸-۱۱) بر اساس این تاریخ، چگونه می‌توان پذیرفت که یکی از بزرگترین شاگردانش یعنی افضل‌الدین غیلانی، شش سال بعد (۵۲۳ قمری) آن هم از طریق دو تن از دوستان مبتدی خود با علم منطق و اسم آن آشنا شده باشد؟

این شاهد را از بُعد دیگری نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد و آن بُعد، فاصله زمانی میان افضل‌الدین غیلانی و فخرالدین رازی است. همان‌طور که گذشت، بر اساس گزارشاتی که از تاریخ وفات ابوالعباس لوکری رسیده است، ولادت افضل‌الدین غیلانی، به قبل از سال ۴۰۰ (یعنی حدود سال ۴۹۵ و یا حتی شاید قبل‌تر از آن) برمی‌گردد. از

طرف دیگر، فخرالدین رازی، آن گونه که خود در کتاب *المناظرات* نقل می‌کند، در حدود سال ۵۹۰ هجری قمری، با رضی نیشابوری و فریدالدین غیلانی در دو مجلس متفاوت مناظره کرده است. (بغدادی، ۱۴۱۴ق: ۱۴) با این حساب، در صورتی که افضل‌الدین غیلانی همان فریدالدین ضد فلسفه بوده باشد، باید در سنی بیش از ۹۰ سالگی با فخرالدین رازی ۴۶ ساله مناظره کرده باشد که احتمال بسیار ضعیفی است، زیرا عادتاً در چنین سن و سالی توان جسمی و ذهنی برای انجام مناظره که خالی از تنش و هیجان نیست، وجود ندارد.

اگر افضل‌الدین غیلانی در سال‌های آخر عمر لوکری یعنی بعد از سال ۵۰۰ در محضر او تلمذ کرده باشد، قطعاً نسبت به سایر شاگردان ابوالعباس، جوان‌تر و نارس‌تر بوده است، چرا که غالب شاگردان سرشناس لوکری در نیمه اول قرن ششم هجری در حالی که در حکمت و فلسفه به شهرتی رسیده بودند از دنیا رفته‌اند. به عنوان مثال محمد بن ابی‌طاهر طوسی مروزی در سال ۵۳۹، شرف‌الدین محمد بن یوسف ایلاقی در سال ۵۳۶، ابوعلی حسن قطان مروزی در سال ۵۴۸ و ابوالفتح اسعد بن محمد میهنی در سال ۵۲۰ یا ۵۲۷ هجری قمری رحلت نموده‌اند. (فسایی، ۱۳۷۴: ۵۴-۴۹) انضمام این مطلب به تاریخ مناظره فخررازی در سال ۵۹۰ قمری با فریدالدین غیلانی، احتمال این‌همانی میان او و افضل‌الدین را ضعیف‌تر می‌کند.

برخی از پژوهشگران به صراحت فریدالدین غیلانی را شاگرد فخررازی دانسته و گفته‌اند قبل از اینکه فخر رازی به سمرقند برود و در آنجا با فریدالدین دیدار و مناظره کند، شهرت و آوازه‌اش در این شهر منتشر شده بود و آثار او مانند *المباحث المشرقیه* و نیز شرح *الاشارات* توسط فریدالدین که شاگرد او بوده است، تدریس می‌شد. (دغیم، ۲۰۰۱م: ۱۳)

این انتساب نه تنها مشهور نیست، بلکه با شواهد و قراین زمانی و تاریخ مناظره این دو شخصیت و اختلاف سنی میان آن‌ها سازگار نیست. اگر چه ممکن است فریدالدین از آثار فخررازی بسیار بهره برده باشد و از این رو سمت شاگردی فخررازی در حق او روا باشد، اما نمی‌توان او را شاگرد حضوری وی دانست، زیرا میان این دو مطلب که از یک طرف فریدالدین شاگرد فخررازی بوده و از طرف دیگر شهرت فریدالدین، فخررازی را به سمرقند کشانده باشد، ناسازگاری آشکاری وجود دارد.

## ۲.۲. شاهد دوم

توجه به زندگی علمی افضل‌الدین غیلانی می‌تواند نکاتی را روشن کند که احتمال مطرح‌شده از جانب برخی از معاصران را زیر سؤال ببرد. افضل‌الدین غیلانی که شاگرد برخی از بزرگان و اساطین فلسفه اسلامی بوده، خود استاد فلسفه سیدصدرالدین سرخسی

و به واسطه‌ی او، استاد فریدالدین داماد و خواجه نصیرالدین طوسی به شمار می‌آید. (دیباچی، ۱۳۷۰: ۱۹) چندان مقبول نیست افضل‌الدین غیلانی که در میانه این زنجیره حکمی که همگی از اساطین و بزرگان فلسفه بوده‌اند، قرار بگیرد و در عین حال کتابی در ضد فلسفه به او نسبت داده شود. تأثیرپذیری از اساتید و تأثیرگذاری بر شاگردان که در غالب موارد در رابطه استاد و شاگردی مشاهده می‌شود، مانع از آن است که افضل‌الدین را فرزند ناخلف فلسفه به شمار آوریم.

در مقابل، فریدالدین غیلانی علاوه بر اینکه سخن ابن‌سینا و سایر حکما را ترهات و اباطیل می‌خواند (غیلانی، ۱۳۷۷: ۶) به صراحت آنان را تکفیر می‌کند. او انکار حشر، قیامت و نیز مسئله وحی را به حکما نسبت می‌دهد (همان: ۴) در حالی که اگر فریدالدین غیلانی همان افضل‌الدین باشد و در اتهاماتش نسبت به فلاسفه، صادق بوده باشد، نمی‌بایست خود به تعلیم فلسفه و تربیت فیلسوفان نام‌آور پردازد.

چنین نگاهی به فلسفه و فلاسفه، تعلیم آن را که به معنای تعلیم کفر - آن هم در حد پرورش کافرانی چون سیدصدرالدین سرخسی - است، ناموجه می‌کند. به علاوه اینکه دشمنی خاص او با شیعه و خصوصاً اسماعیلیه مانع از این است که بپذیریم او شاگرد ابوالعباس لوکری بوده باشد. اگر چه مذهب ابوالعباس لوکری مشخص نیست، اما طبق ادعای برخی از دانشمندان فهرست‌نویس مانند عبدالله شرف‌الدین که در کتاب خود معروف به *مع موسوعات رجال الشیعه* و در فهرست برخی از تصانیف شیعه، اسم *دیوان لوکری* را ذکر می‌کند، باید لوکری را از رجال شیعه دانست. (شرف‌الدین، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۸۵-۱۸۴)

## ۲.۳. شاهد سوم

شاهد سوم خود به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول آن، به سبک و سیاق کلی کتاب *حدوث العالم* و شیوه نگارش و استدلال‌های غیلانی تمسک می‌کند و در بخش دوم، شواهدی را از عبارات و کلمات او در همین کتاب برای اثبات دوگانگی میان افضل‌الدین و فریدالدین غیلانی اقامه می‌کند.

## ۲.۳.۱. بخش اول

کتاب *حدوث العالم*، نه به عنوان یک کتاب فلسفی و نوشته‌شده توسط یک استاد علوم عقلی، بلکه بیشتر در حد و اندازه یک کتاب کلامی است که مملو از مجادلات متکلمانه و استدلال‌ات غیربرهانی می‌باشد. طرز اقامه استدلال‌های ظنی و تکیه بر فن جدل و تمسک به حربه تکفیر و تهمت، حکایت از آن دارد که نویسنده آن بیشتر متکلمی متعصب بوده تا فیلسوفی زبر دست مانند افضل‌الدین غیلانی.



فخرالدین رازی درباب مناظره‌ی خود با فریدالدین غیلانی در سمرقند می‌گوید: وقتی استدلال‌های غیلانی در باب حدوث اجسام را ابطال نمودم، او در پاسخ گفت من [در تدوین کتاب خویش] نسبت به اقامه برهان برای اثبات حدوث عالم التزامی نداشتم، بلکه آنچه برای من اهمیت داشت و بدان ملتزم بودم، ابطال سخن ابوعلی سینا بوده است. (فخررازی، ۱۳۷۷: ۱۵۶) فخرالدین می‌گوید: من به او گفتم با این حساب، این بحث، بحث علمی عقلی نخواهد بود، بلکه در حقیقت، مجادله‌ای است با شخصی معین درباره سخنی مشخص... (همان)

این نقل فخر رازی دشمنی و عداوت فرید غیلانی نسبت به فلاسفه و مخصوصاً ابوعلی سینا را بیش از پیش آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که تدوین کتاب از جانب وی نه از سر تبیین حقیقتی از حقایق، بلکه از روی حقد و کینه او نسبت به جریان فکری خاص و شخص خاصی بوده است. فریدالدین نسبت به دشمنی و کینه خود از ابوعلی سینا هیچ‌گونه تلاشی را کتمان نمی‌کند، بلکه به صراحت بدان اعتراف می‌کند و آن را توجیه می‌نماید.

او در آغاز کتاب *حدوث العالم* می‌گوید: روزی مردی را دیدم که با غضب و ناراحتی از کسی نقل می‌کرد که شیخ رئیس را لعن می‌نمود و من به او گفتم کار بسیار خوبی کرده است و سپس برای او توضیح دادم و تبیین نمودم که چرا لعن ابن سینا قابل تحسین است و در نتیجه غضب و ناراحتی آن مرد فروکش کرد و آرام گرفت. (غیلانی، ۱۳۷۷: ۸) چنین شخصی با این کینه و دشمنی نمی‌تواند همان افضل‌الدین غیلانی باشد که سال‌ها در محضر فلاسفه نامداری چون ابوالعباس لوکری تحصیل کرده و فلاسفه نامداری را نیز تربیت کرده است.

او چنان در دشمنی خویش افراط می‌کند که در جایی تمام فساد زمان خود را به ابن سینا و پیروان او نسبت می‌دهد و می‌گوید:

در زمان ما، تمام فساد به خاطر کتاب‌های ابن سینا و پیروان اوست و اقوال منتشرشده آن‌ها در میان مسلمانان، سب گرایش جماعتی از مسلمانان به اعتقادات موجود در این کتاب‌ها گشته و آن‌ها را به فراگرفتن این اعتقادات مشغول داشته است. (همان: ۱۵)

نویسنده کتاب *حدوث العالم* بیش از آنکه استدلال کند و حقایق را تبیین نماید، به تبیین باطن ابن سینا و سایر فلاسفه می‌پردازد و آن‌ها را به خبث باطنی متهم می‌سازد. (همان: ۱۲)

او با وجود اظهارات صریح و ادله قوی حکما برای تبیین مسئله حشر، وحی و حقایق جهان دیگر، آن‌ها را به دروغ‌گویی متهم می‌کند و از ضمیر پنهان فلاسفه خبر می‌دهد که به هیچ یک از این کلمات باور و اعتقاد نداشته‌اند.

فریدالدین مسئله حدوث عالم را شاه کلید حل بسیاری از مسائل بغرنج فلسفی می‌داند و معتقد است جز با قائل شدن به حدوث، نمی‌توان این مسائل را تبیین نمود. او حتی اثبات خداوند را هم به مسئله حدوث گره می‌زند و می‌گوید اثبات خداوند با قائل بودن به قدم عالم منافات دارد و کسانی که در عین اعتقاد به قدیم بودن نظام هستی، بر وجود خداوند دلیل اقامه نموده‌اند، مرتکب مغالطه شده‌اند. (همان: ۳ و ۲) تأکید بیش از حد بر مسئله حدوث و قرار دادن آن به عنوان ملاک نیازمندی ممکنات به علت، شیوه متکلمان است، نه شخصیتی مانند افضل‌الدین غیلانی که فیلسوفان بزرگی در محضر او پرورش یافته‌اند.

فرید غیلانی شیوه‌ای کاملاً کلامی دارد. یعنی آنچه را که او معارف دینی می‌داند، ابتدا می‌پذیرد و سپس هر عقیده‌ای را که بتواند به این معارف منتهی شود، حق می‌پندارد. به عبارت دیگر، او به دنبال دلیل و برهان نیست، بلکه ابتدا مسئله‌ای را که غالباً مربوط به ظواهر دین است به عنوان نتیجه می‌پذیرد، سپس برای این نتیجه تعیین می‌کند که چه استدلالی باید اقامه شود.

شیوه استدلال‌های کلامی فریدالدین حکایت از آن دارد که وی چندان در محضر اهل فلسفه تلمذ نکرده است و شاید اصلاً از محضر آنان بهره‌ای نبرده باشد، بلکه سبک بحث و استدلال او، اول به غزالی و بعد به فخرالدین رازی نزدیک است. بسیاری از استدلال‌های غزالی و سایر متکلمان - که فریدالدین غالباً از آن‌ها با واژه «العلماء» یاد می‌کند - در کتاب *حدوث العالم* منعکس شده است و این احتمال را تقویت می‌کند که وی با واسطه، شاگرد غزالی بوده یا لاقلاً از کتاب‌ها و آثار قلمی وی به شدت تأثیر پذیرفته است. او حتی در حکایتی که در آغاز کتاب *حدوث العالم* نقل می‌کند و خاطره خود را از ملاقاتش با مردی که از لعن ابن‌سینا برآشفته بود، یادآوری می‌نماید، تصریح می‌کند که لعن ابن‌سینا نه تنها نکوهیده نیست، بلکه کاملاً صحیح و قابل تحسین است و سپس در توجیه چنین حکمی به شیوه غزالی تمسک می‌کند و می‌گوید: حجت‌الاسلام محمد غزالی در آغاز کتاب *تهافت الفلاسفه* خود، آنان را که با تقلید از فلاسفه و ظایف شرعی خود را خوار شمردند مذمت و ملامت کرده است. (غیلانی، همان: ۸) چنین توجیهی عمق سرسپردگی فکری فریدالدین غیلانی به غزالی را نشان می‌دهد. در حالی که اگر فریدالدین غیلانی همان افضل‌الدین، شاگرد ابوالعباس لوکری بود، چون لوکری معاصر با غزالی بوده است، می‌بایست در محضر غزالی تلمذ می‌کرد تا لوکری، در حالی که هیچ یک از تذکره‌نویسان اسم او را در میان شاگردان و یاران غزالی ذکر نکرده است. از طرف دیگر، چون فریدالدین غیلانی، گذشته از مناظره و هم صحبتی با فخر رازی، در سمرقند به تدریس آثار و کتب او اشتغال داشته است، خیلی از استدلال‌های او و تحقیق احتمالات و بررسی هر یک از آن‌ها، به سبک و سیاق کتاب‌های فخر رازی نزدیک

است و در کتاب *حدوث العالم* هیچ نشانی از تأثیرپذیری از کلمات و استدلال‌های ابوالعباس لوکری و سایر حکما دیده نمی‌شود.

## ۲.۳.۲. بخش دوم

از میان عبارات، کلمات و استدلال‌های فریدالدین غیلانی شواهدی یافت می‌شود که احتمال این‌همانی میان او و افضل‌الدین غیلانی را تضعیف می‌کند. برخی از این شواهد در ادامه ذکر می‌شود:

۱. ۲. ۳. ۲. شاهد محکم و روشنی در کتاب *حدوث العالم* وجود دارد که تأیید می‌کند فریدالدین غیلانی نه تنها همان افضل‌الدین غیلانی نیست بلکه از شاگردان با واسطه ابوحامد غزالی یا متأثر از آثار ضد فلسفی اوست، چرا که وی دقیقاً همان اشتباهی را مرتکب می‌شود که ابوحامد غزالی در بحث علم خداوند مرتکب شده و به واسطه آن فیلسوفان را تکفیر می‌کند. (غزالی، ۱۳۸۲: ۲۹۴)

فریدالدین غیلانی به زعم خود، مدعی است که با قول به حدوث عالم می‌توان جهالت فیلسوفان که علم خداوند را کلی می‌دانند و علم به جزئیات را از او نفی می‌کنند، ابطال نمود. او می‌گوید:

و یکی [از جهالت‌های فیلسوفان را که می‌توان با مسئله حدوث عالم برطرف نمود] این است که متقدمان فلاسفه مدعی بودند که خداوند جز به ذات خود علم ندارد و متأخران فلاسفه بر این باورند که حق تعالی تنها به کلیاتی علم دارد که از هیچ وجودی در عالم اعیان برخوردار نیستند، اما هنگامی که حدوث عالم اثبات شد، روشن می‌شود که نمی‌توان عالم را آن‌گونه که هست از روی اتفاق ایجاد نمود مگر آنکه ایجادکننده به تمام جزئیات و اجزا و اجزای اجزای آن تا آنجا که حتی از دقت اوهام خارج است، علم داشته باشد. (غیلانی، ۱۳۷۷: ۴)

در حالی که معنای «علم کلی» در مکتب مشائیان نه از جانب غزالی و نه از جانب فریدالدین غیلانی مؤلف کتاب *حدوث العالم* درک نشده است. منظور از علم کلی در این مکتب، کلی منطقی که قابلیت صدق بر افراد جزئی کثیر را دارد، نیست، بلکه مراد از آن، کلی به معنای ثابت و لایتغیر است. توضیح آنکه همان‌طور که ابن‌سینا در *نمط هفتم اشارات* آورده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۳۱) و ابوالعباس لوکری به صراحت در کتاب *بیان الحق بضمآن الصدق* تقریر می‌کند شرط معقول واقع شدن، این است که شیء مادی نباشد. (لوکری، ۱۳۷۳: ۳۰۷) از همین‌رو، درباب علم خداوند نسبت به عالم ماده ابهاماتی حاصل می‌شود که چون خداوند علم حسی و خیالی ندارد، اگر عالم ماده قابلیت معقول واقع شدن هم نداشته باشد، علم خداوند به آن کاملاً منتفی خواهد شد.

ابن سینا می‌گوید علم خداوند به جزئیات عالم ماده به صورت کلی است و سپس سخن خود را این‌گونه تشریح می‌کند که در علم حسی و جزئی، صورت حاصل برای عالم به تبع معلوم خارجی متغیر خواهد بود و طرّو صورت متغیر بر ذات خداوند محال است. در حالی که اگر خداوند به معلوم جزئی خارجی به نحو کلی علم داشته باشد، عروض صورت متغیر لازم نمی‌آید. «علم به جزئیات به نحو کلی» یعنی چه قبل از تحقق شیء خارجی و چه در حین و بعد از تحقق آن، علم عالم بدان ثابت و بدون تغییر است. مانند اینکه کسی از طریق علم به علت یک کسوف جزئی به خود کسوف در یک زمان معین و مشخص علم پیدا کند. این علم چون از طریق علم به علت حاصل شده است، چه قبل از کسوف و چه در هنگام آن و چه بعد از آن، ثابت و بدون تغییر است. چنین علمی را «علم به جزئیات به صورت کلی» می‌گویند. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۳۱)

بنابراین، مراد ابن سینا و سایر حکمای مشاء از اینکه علم خداوند کلی است، نفی علم به جزئیات نمی‌باشد. جهل به این مطلب برای شخصیت مبرز و برجسته‌ای مانند افضل‌الدین غیلانی که در محضر ابوالعباس لوکری تلمذ کرده است، پذیرفته نیست، زیرا غیلانی حتی اگر یک بار کتاب *بیان الحق بضمآن الصدق* استادش را مطالعه می‌کرد هرگز گرفتار مغالطه‌ای که غزالی بدان گرفتار آمد، نمی‌شد و معنای علم کلی برایش روشن می‌گردید. بنابراین، قطعاً فریدالدین غیلانی، متکلمی مقلد غزالی بوده است و شخصیت او فرسنگ‌ها از افضل‌الدین غیلانی که شاگرد فیلسوفان و استاد فیلسوفان است، فاصله دارد.

نکته دیگری هم وجود دارد که نشان می‌دهد، فریدالدین به خلاف افضل‌الدین غیلانی، متأثر از غزالی بوده است تا فیلسوفان مشائی. بنابراین، حکم به دوگانگی شخصیت فریدالدین و افضل‌الدین قوت بیشتری می‌گیرد و آن نکته اینکه فریدالدین غیلانی مانند غزالی مشربی اشعری دارد و درباب صفات خداوند، قائل به وحدت صفات با ذات نیست. فریدالدین در ردّ سخن حکمای مشائی که از قاعده الواحد دفاع می‌کنند، می‌گوید اینکه فلاسفه معتقدند اگر از خداوند دو چیز صادر شود، جهت صدور اولی با جهت صدور دومی متمایز خواهد بود و در نتیجه مستلزم ترکیب در ذات خداوند می‌باشد، سخن باطلی است، زیرا ما قبلاً تبیین نمودیم که خداوند آنچه را که انجام می‌دهد از روی علم و اراده است و علم و اراده [مانند سایر صفات] دو صفت‌اند که قائم به ذات حق تعالی هستند و عین ذات او نیستند، بلکه ورای ذات می‌باشند. بنابراین، اگر چه جهت صدور شیء اول با جهت صدور شیء دوم متمایز و متفاوت است، اما چون این صفات قائم به ذات هستند و نه عین ذات، مستلزم ترکیب و دوگانگی در ذات خداوند نمی‌باشند. (غیلانی، ۱۳۷۷: ۱۲۱)

۲. ۲. ۳. ۲. فریدالدین غیلابی بعد از اینکه فلاسفه را به انکار معاد متهم می‌سازد، خود استدلال می‌کند که وقتی اصل امکان وحی از جانب خداوند به نوع بشر، اثبات شد و سپس کسی ادعای نبوت نمود و بر ادعای خود تحدی کرد و معجزاتی اقامه نمود که مردم از آوردن مانند آن عاجز باشند، باید سخن او را تصدیق کرد و او را به عنوان نبی پذیرفت و در این حالت وقتی او خبر از معاد و حشر و نشر بندگان و بهشت و جهنم می‌دهد، باید تصدیق نمود. (همان: ۷) به تعبیر دیگر غیلابی از طریق تصدیق پیامبری راستگو، مسئله معاد را اثبات می‌کند و این دقیقاً همان کاری است که ابن‌سینا در اثبات معاد جسمانی بدان تمسک می‌کند. (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق: ۴۲۳) گذشته از اینکه بی‌خبری از این مسئله از کسی که در مقام انتقاد بر می‌آید، پذیرفته نیست.

هرگز نمی‌توان فریدالدین را با افضل‌الدین غیلابی شخصیت فیلسوف‌پرور یکی دانست در حالی که فریدالدین از غرر آرای ابن‌سینا که بزرگ‌ترین فیلسوف تا به زمان او بوده، بی‌خبر و ناآگاه است.

۲. ۲. ۳. ۳. استدلال‌های فریدالدین غیلابی بر اثبات حدوث عالم، استدلال‌های کلامی است و در بسیاری از موارد متضمن مغالطه‌هایی است که حکمای بزرگی مانند شیخ اشراق که با فریدالدین غیلابی و فخررازی هم عصر بوده است، بدان‌ها پاسخ داده‌اند. یکی از این استدلال‌ها، همان است که می‌گوید فلاسفه، حرکت افلاک را دائمی می‌دانند و نیز در عالم مادون فلک قمر که عالم عنصریات است، تغییر و تبدل را همیشگی و دائمی می‌دانند. در حالی که هر جزء این حرکت‌ها و تغییر و تبدل‌ها، حادث است و چون مجموعه، حقیقتی جز اجزا ندارد، بنابراین، کل حرکت افلاک و نیز همه تغییرات عالم ماده، حادث خواهد بود. (غیلابی، ۱۳۷۷: ۱۵ و ۱۶)

اگر فریدالدین غیلابی همان شاگرد مبرز و برجسته لوکری می‌بود، قاعدتاً باید از پاسخ ابن‌سینا که با واسطه، استاد او به شمار می‌آید، آگاه می‌بود. ابن‌سینا می‌گوید چون علت حادث [زمانی]، خود، حادث [زمانی] است، بنابراین، هر حادثی مسبوق به حادث دیگری است و این سلسله ادامه دارد. از طرفی، حادث زمانی، بدون زمان قابل تصور نیست بنابراین، زمانی ازلی باید وجود داشته باشد. و زمان، بدون حرکت معنا ندارد، زیرا زمان مقدار حرکت است. پس باید یک حرکت قدیم و ازلی موجود باشد. (ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۳۱۳) حکمای بعدی مانند شیخ اشراق، در پاسخ استدلال فریدالدین سخن دیگری هم دارند و آن اینکه در تسری حکم جزء به کل باید دقت کرد که مراد از «کل» چیست. اگر مراد از کل، «کل مجموعی» باشد، نمی‌توان حکم افراد را بر کل حمل کرد. مثلاً اگر کسی بگوید هر سانتی‌متر، کمتر از یک متر است، پس ۱۰۰ سانتی‌متر نیز کمتر از یک متر است، سخن باطلی گفته است، زیرا حکم افراد را بر کل مجموعی بار کرده است. اما اگر مراد از کل، «کل افرادی» باشد، اشکالی ندارد که حکم افراد را بر کل حمل نمود. یعنی

اگر کسی بگوید هر فردی با یک قرص نان سیر می‌شود، پس می‌توان نتیجه گرفت که تک‌تک افراد انسان (کل افرادی) با یک قرص نان سیر می‌شوند. (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۴۳۸)

آنچه را که فریدالدین در اینجا به مغالطه بیان کرده است، مورد اول است. یعنی او حکم اجزا را به کل مجموعی سرایت داده و بطلان مسلک خود را آشکار کرده است.

۲. ۳. ۴. یکی دیگر از نشانه‌هایی که دلالت دارد بر اینکه فریدالدین غیلانی به خلاف افضل‌الدین، در محضر فلاسفه تلمذ نکرده، بلکه بیشتر متأثر از متکلمانی نظیر غزالی و فخرالدین رازی بوده است، اظهار نظر وی درباره «قیام عرض به عرض» است. آن‌گونه که صاحب موقوف نقل می‌کند اعتقاد به محال بودن قیام عرض به عرض مورد اعتقاد همه عقلاست که در مقابل فلاسفه هستند. (ایچی، ۱۳۲۵ق، ج ۵: ۳۲)

فریدالدین بر اساس همین مبنا، نتیجه می‌گیرد که لازمه سخن ابن‌سینا و سایر حکمای مسلمان درباره زمان این است که آن را امری موهوم بدانند. (غیلانی، ۱۳۷۷: ۵۷ و ۶۰) این‌گونه استدلال کردن که بر اساس مبنای خود و نه طرف مقابل، لوازم مسئله‌ای بررسی و سپس آن را به طرف مقابل نسبت دهند، شیوه حکما و شاگردان آن‌ها نیست. شواهد دیگری در کلمات و سخنان فریدالدین غیلانی صاحب کتاب *حدوث العالم* موجود است که نشان می‌دهد وی به خاطر سوءظنی که به فلسفه و فلاسفه داشته است، هیچ‌گاه در محضر فیلسوف مبرزی تلمذ نکرده، بلکه بیشتر متأثر از افکار ابوحامد محمد غزالی و آثار فخرالدین رازی است که سال‌ها به تدریس آن‌ها اشتغال داشته است. بر همین اساس، حکم به این همانی میان فریدالدین غیلانی و افضل‌الدین غیلانی - شاگرد ابوالعباس لوکری - چندان صائب نیست.

البته نکته‌ای که می‌تواند به عنوان دلیل طرفداران نظر مخالف، مورد استناد قرار بگیرد - که البته این استدلال و بلکه هیچ استدلال دیگری از طرف آن‌ها اقامه نشده است - این است که از شخصیتی مانند افضل‌الدین غیلانی که هم از جهت سلسله اساتیدش و هم از جانب شاگردانی که تربیت کرده است، شخصیتی کم‌نظیر به شمار می‌آید، بعید است که اثری علمی و فلسفی معرفی نشده داشته باشد و به فرض اینکه اثری هم داشته، ولی به ما نرسیده است، قطعاً می‌بایست در کتاب‌های تاریخ فلسفه، از آن یاد می‌شد ولی هیچ کس، اثری از افضل‌الدین غیلانی ثبت نکرده است و آنچه که گزارش شده، تنها آثار فریدالدین غیلانی است و همین امر می‌تواند نشانه‌ای بر یگانگی و وحدت این دو شخصیت باشد.

این استدلال هر چند قابل تأمل است اما بر کسانی که از شرایط سیاسی، فرهنگی و مذهبی حاکم بر قرن ششم هجری آگاه هستند، پوشیده نیست که از زمان غزنویان بی‌رغبتی و بلکه دشمنی حاکمان سیاسی با فلسفه و علوم عقلی بیشتر شد و در زمان

سلجوقیان که مصادف با زمانه حاکم بر افضل‌الدین و فریدالدین غیلانی بود، به اوج خود رسیده است. هر چند در حکومت سلجوقیان، وزیرانی دانشمند مانند خواجه نظام‌الملک طوسی عهده‌دار مناصب بودند، اما به انگیزه‌های مختلف از جمله سیاسی و مذهبی دشمنی با فلسفه نه تنها کم نشد، بلکه در نهایت شدت بود. بی‌مهری به علوم عقلی مخصوصاً فلسفه در این دوران تا بدان حد بود که برخی از صاحب‌نظران معاصر، دوران سلجوقیان را با تمام دستاوردهای علمی و تأسیس و گسترش مراکز علم‌آموزی، دورانی بی‌بنیاد، توخالی و عقیم نامیده و نوشته‌اند:

تمدن و فرهنگ ایران دورانی پر عظمت و ثبات بالنسبه اما بی‌بنیاد، توخالی و تقریباً عقیم را طی کرد که آن را می‌توان دوران کلاسیک فرهنگ در تاریخ ایران اسلامی تلقی کرد. دوران درخشندگی خالی از اعتلا و یک عظمت عاری از امید ارتقا. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۴۷۸)

همین امر سبب شد که شمار طالبان علوم عقلی در این دوره سیر نزولی پیدا کند. بنابراین، هیچ بعید نیست که افضل‌الدین غیلانی به جای نگارش و تألیف کتب و رسائل، همت خویش را صرف تربیت طالبان علوم عقلی و تدریس کرده باشد. این دقیقاً همان کاری است که استاد او یعنی ابوالعباس لوکری انجام داد. لوکری بیش از آنکه بنگارد و تألیف کند، تلاش نمود تا فلسفه را در نواحی خراسان گسترش دهد و از افول آن جلوگیری کند. به همین خاطر آثار لوکری اندک و از نظر کیفیت خالی از نوآوری و ابتکار است بلکه بیشتر سعی کرده است که آثار و کتب حکما را به صورت کتب درسی و به نحو اجمالی به طالبان و علاقمندان ارائه نماید.

## نتیجه‌گیری

بر اساس شواهد مطرح شده و شواهد موجود دیگر، با وجود شباهت اسمی و عنوانی میان فریدالدین و افضل‌الدین غیلانی، چه از نظر شخصیتی و چه از نظر دوره‌های تحصیلی و نیز از جهت فکری و مشربی، هیچ مناسبت و شباهتی میان این دو شخصیت وجود ندارد و کسانی که این دو را یک شخصیت دانسته‌اند، جز شباهت اسمی دلیل دیگری ندارند که این دلیل هم مخدوش است. بر این اساس، باید افضل‌الدین غیلانی فیلسوف متبحر را از فریدالدین غیلانی متکلم متعصب و ضد فلسفی متمایز دانست.

## منابع و مأخذ:

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبیهات*، قم: نشر البلاغه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق)، *الشفاء (الهیات)*، مصحح: سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱)، *المباحثات*، تحقیق: محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار.
- ایجی، قاضی عبدالرحمان بن احمد عضدالدین (۱۳۲۵ق)، *شرح المواقف*، شارح: علی بن محمد جرجانی، قم: الشریف الرضی.
- بغدادی، محمد معتصم بالله (۱۴۱۴ق)، *مقدمه القضاء و القدر*، تألیف فخرالدین رازی، مصحح: محمد معتصم بالله بغدادی، ج ۲، بیروت: دارالکتاب العربی.
- خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین (۱۳۹۰ق)، *روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات*، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان. قم: انتشارات دهاقانی.
- دغیم، سمیح (۲۰۰۱م). *مقدمه موسوعة مصطلحات الإمام فخرالدین الرّازی*. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- دیباجی، سیدابراهیم (۱۳۷۰)، *مقدمه منطق و مباحث الفاظ (مجموعه متون و مقالات تحقیقی)*، تألیف مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۲)، *روزگاران؛ تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت بهلوی*، ج ۱۴، تهران: انتشارات سخن.
- شرفالدین، عبدالله (۱۴۱۱ق)، *مع موسوعات رجال الشیعة*، لندن/ بیروت: انتشارات الإرشاد.

۱. این کتاب همان متن شرح اشارات محقق طوسی است و از آن اقتباس گردیده و کتاب مستقلی نیست.



- شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۲)، شرح حکمة الاشراق، تحقیق: حسین ضیایی تربتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵)، نزهة الارواح و روضة الافراح، ترجمه از مقصود علی تبریزی، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد سودر مولایی، تهران: انتشارات علمی، فرهنگی.
- غزالی، ابو‌حامد محمد (۱۳۸۲)، تهافت الفلاسفة، تحقیق از سلیمان دنیا، تهران: انتشارات شمس تبریزی.
- غیلانی، فریدالدین (۱۳۷۷)، حدوث العالم، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- فخررازی، محمد بن عمر (۱۳۷۷)، المناظرة بین فخرالدین الرازی و فریدالدین الغیلانی فی مسألة حدوث العالم، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۱)، مقدمه منطق الملخص، تألیف فخرالدین رازی، تصحیح از احد فرامرز قراملکی و اصغری‌نژاد، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- فسایی، محسن (۱۳۷۴)، گزارش جامع ابوالعباس لوکری از فلسفه مشاء، آینه پژوهش، دوره ۶، ش ۳۲، ص ۴۹-۵۴.
- لوکری، ابوالعباس (۱۳۷۳)، بیان الحق بضمن الصدق، تحقیق: سید ابراهیم دیباجی، تهران: مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی.
- محقق، مهدی (۱۳۷۷)، مقدمه حدوث العالم، تألیف فریدالدین غیلانی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، مقدمه شرح کتاب النجاة لابن سینا (قسم الهیات)، تألیف فخرالدین الاسفراینی النیشابوری، تحقیق: حامد ناجی اصفهانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- محقق، مهدی (۱۳۸۱)، مقدمه فصوص الحکمة و شرحه، تألیف ابونصر فارابی و سیداسماعیل غازانی، تحقیق: علی اوجبی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- محقق، مهدی (۱۳۸۵-۱۳۸۱)، مقدمه مصنفات میرداماد، تألیف محمدباقر میرداماد، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- محمدی، مقصود (۱۳۹۰)، لوکری آخرین فیلسوف مشایی سینوی، تاریخ فلسفه، سال دوم، ش ۶، ص: ۲۸-۱۱.
- منشی یزدی، منتجب‌الدین (۱۳۸۸)، درة الاخبار و لمعة الانوار، مصحح: علی اوجبی، تهران: انتشارات حکمت.
- موسویان، سیدحسین (۱۳۷۸)، مقدمه رساله فی الحدوث، تألیف ملاصدرا، مصحح: سید حسین موسویان. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.